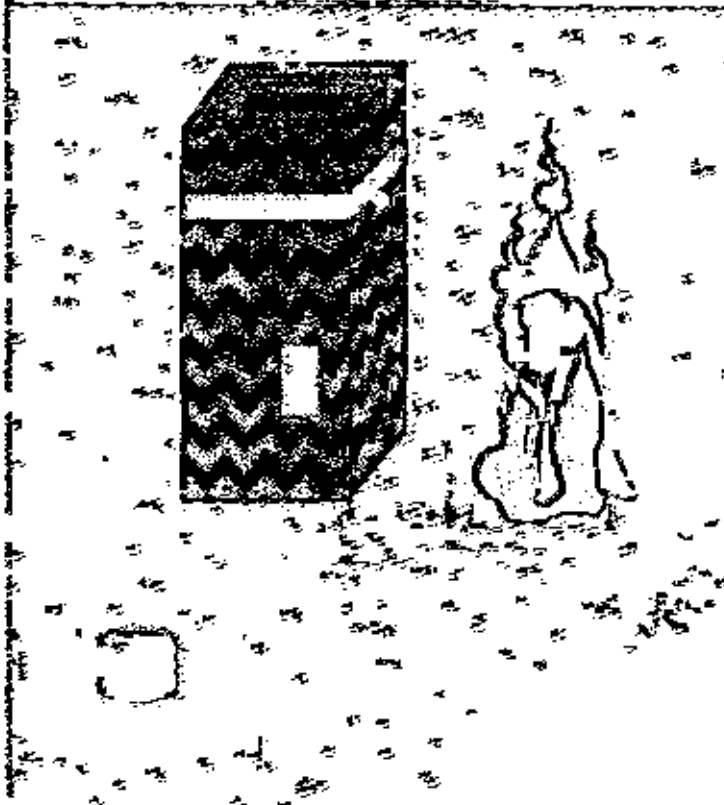


یکی از مهم ترین پرسش هایی که ذهن اندیشمندان حوزه دین و عرفان راه خود مشغول داشته و محل مناقشات و مباحثات بسیار بین آنها شده است اصل و میزان اتخاذ مسائل عرفان از منابع و مدارک دین است. گروهی بر این باورند که گزاره های عرفانی چیزی جز یافته های فردی و تجارب باطنی عرفان نیست که بر اثر مجاهدات و تحمل مشقت و ریاضت های خاص به آن دست یافته اند و از مدارک و مأخذ دینی اخذ نشده است. استشهاداتی هم که در کلام ایشان به مدارک و مأخذ دینی همانند آیات قرآن و روایات دیده می شود که فقط تأویلی از مدارک مقبول است که با ظواهر معتبر آن مدارک ناسازگار است و گاه تکیه بر مدارک ضعیفی است که مقبول اهل نظر نیست و در هر دو صورت این استشهادات گواه آوردن بر یافته هایی است که با ریاضت های پیش گفته به آن رسیده اند نه جستجوی حقایق از مدارک و مأخذ دینی.

گروهی دیگر معتقدند حقایق عرفانی تعلیم ویژه دین برای برخی نخبگان است که از ظرفیت خاصی برخوردارند و هم از این رو می توان این حقایق را با نگاه و تأملی خاص از مدارک دینی اتخاذ کرد. این گروه دین را دارای مراتب گوناگونی می دانند که فراخور ظرفیت های مختلف آحاد بشر، آماده و بلاغ شده است و مسائل عرفانی از عالی ترین مراتب دین شمرده می شود که فقط کسانی که آن بهره مند می شوند که قدم در مسیر سلوک گذارند و مجاهدت کنند «الذین جاهدوا لئلا نهدیهم سبلانا» (۱) در این مقاله بر آنیم که با توجه به برخی کلمات مقبول از پیاسر به دالوری بین این دو نظر بنشینیم و برای وصول به پاسخ درست تر، لازم است گذری بر برخی از اساسی ترین مفاهیم و آموزه های عرفانی که سابقه بر همه مفاهیم و گزاره های عرفان گذاشته است داشته باشیم سپس در کلمات و اقوال نبوی (ص) جستجو و حرکتی کنیم تا اثباتاً یا نقیاً به پاسخ پرسش مقاله دست یابیم.

نهی شدن از خود و پرسشیدن از خدای شک از برترین غایات در سلوک عارفانه است که عارفان یا عنوان هفتی در خدا از آن یاد می کنند آن ها بر این باورند که سالک می تواند به مرتبه ای برسد که جز خدا نبیند. وصول به مرتبه فنا در گرو فقیر باطن خویش از همه کمالات است و تا وقتی آدمی خود را مالک کمالات از کمالات گوناگون ببیند از شهود و کمال آلامی محروم می ماند به عبارت دیگر تا وقتی آدمی خود را می بیند، خدا را نمی بیند و تا کمالات خداوندی بر او مشهود نگردد و مبهوت خداوند نشود، فانی نمی ماند است از این رو است که «فقر» جایگاه و پرتو در عرفان و اندیشه عارفان پسندانی است که تا آن جا که فقیر است از عاویب و توصیف بسیار از شهمن سالکان عالی مرتبه شمرده می شود و هم از این رو است که فقط برخی از سالکان شایسته این وصف می شوند فقر با صمیم ترین معانی و عالی ترین مراتبش در گفتار و کردار پیاسر اسلام (ص) به وضوح دیده می شود. آن جا که حضرت محمد (ص) فقر را سر بلندی خویش شمرده و به آن افتخار می کند «الفقر فخری و به فقر» (۲) از ذات فقیر خویش در برابر پروردگار بی نیاز یاد می کند که در کلام الهی بر آن تصریح شده است آن جا که خداوند تعالی می فرماید یا ایها الناس اتق الله قرآن الله و الله هو الغنی الحمید (۳) ای مردمان شما نیاز مندان به خداوند هستید و خدای بی نیاز و ستوده است.

فقر از آن رو مایه سر بلندی است که بدون آن، کمالاتی از درگاه خداوندی طلب نشود و فردی طلب هر گز درگاه حضرتش را نجویند. همچنین بدون معرفت به فقر خویش، آدمی از معرفت به واقعیت خویش نهی است و به پندار



توزیع های منتهی در

بی نیازی مبتلا است. طرف با چنین معرفتی به واقعیت خویش دست یافته است و این معرفت است که مقتضی معرفت به پروردگار است. چنان که حضرت محمد (ص) فرمود من عرف نفسه فقد عرف ربه (۴) پس آن کس که نفس خویش را آن گونه که هست شناخته، پروردگارش را می شناسد و از آن جا که حقیقت آدمی چیزی جز فقر و نیاز نیست پس هر کس خود را به فقر و نیاز شناخته پروردگارش را به فنا و بی نیازی می شناسد.

در توضیح بیشتر مطلب می توان گفت که انسان به مقتضای سرشت کمال جوی خویش به کمال توجه می کند و به اندازه توجهش به خود از خدا غافل می شود از این رو است که سالکان به تبعیت از رسول خدا (ص) فقر و مسکنت می طلبیدند و به آن افتخار می کردند چنان که حضرت (ص) فرمود اللهم احببني مسكينا و متنی مسكينا و احشرنی فی زمره الذکاکین (۵) بار خدایا مرا به فقر زنده بدار و در فقر همیران و در شمار فقیران محشورم کن. سالک با هر گام که جلو می رود به حقیقت فقر نزدیکتر می شود و بر شدت احساس نیازش افزوده می شود. او باید مراقب خویش باشد تا با دریافت کمالات نیک و مواجهه با حقایق و الا و جذب به پندار ملکیت و تصاحب مراتب و مقامات عالی گرفتار نشود بلکه هر کمال و زیبایی را نمایش اسماء نیکوی پروردگارش ببیند و احساس فقر بیشتری به کمالات او کند یعنی با هر گامی از خودش فاصله بیشتری گرفته و به خداوند نزدیکتر شود. حرکت سالک حقیقی یا حرکت عابدان و زاهدان ظاهر بین بسیار متفاوت است. زاهد و عابدی که از نگاه به حقیقت محروم است فقط به این توجه دارد که چه اندازه عبادت کرده است تا با انفس و زوین عبادت با احدی رضایت بیشتری از خود کند و مراتب بالاتری به دست آورد. حال آن که سالک حقیقی با افزودن

و دست به دست آسمان بالا برده و در حال گریه به درگاه خدا عرض می کنند اللهم ولا تکفنی الی نفسی طرفه عین الهیة بار خدایا هرگز مرا برای چشم بر هم زدن به خود و لمکن کل (۶) ام سلمه و باشند این کلمات و دیدن حال زار حضرت (ص) روی گرداند و گریست رسول خدا (ص) متوجه ام سلمه شد و رو به سوی او کرد و فرمود ام سلمه چرا گریه می کنی؟ ام سلمه گفت پدر و مادر من به فدایت رسول خدا (ص) برای چه گریه نکنم در حالی که تو با این مقامی که نزد خدا داری چنین می گویی رسول خدا (ص) فرمود ما یومئتی و اما کل فله یونس بن متی الی نفسه طرفه هین و کان منه ماکان چه چیز مرا ایمن می سازد در حالی که خداوند یونس بن متی را یک چشم بر هم زدن به خود و انگذاشت و بر او آن گذشت که گذشت ز منی گرفتار غلب خدا بر دل در باشد.

صلاب اهل بیتان رسول خدا (ص) از خود و تکیه به گناه دانستن خدا از آن رواست که حضرتش (ص) خود را صاحب چیزی نمی بیند تا امکان اعتقاد بر خویش را برمی آورد فراهم سازد. حضرتش (ع) حتی به اندازه حسرت خویش که سرافاز کمالات دیگر است امیدوار نیست و برنی همین فرمود به خدا سوگند به فرو بردن لقمه ای که به دهان می گذارم امید ندارم و به خدا سوگند به گنودن دوباره پلک هایم آن گاه که آن ها را می بینم امید ندارم و به بستن آن ها وقتی گنوده هستند امید ندارم.

در کلامی دیگر حضرتش (ص) فرمود چه خدا سوگند قدم از قدم بر ندارم جز آن که به قدم بعدی امید ندارم. نفی هر گونه توانایی در انجام رفتارها و نهی هر گونه سببیتی در گردش امور از غیر خدا گواه دیگری بر ثبوت فقر برای آدمی در نگاه و گویش رسول خدا (ص) است آن جا که می فرماید لا حول و لا قوة الا بالله.

این شواهد مشتقی از خروار و اندکی از کلمات بسیار حضرتش (ص) در بیان فقر ذاتی بشر است که در جمله «لا یملک نفسه نغما و لا حرا و لا موتا و لا حیاة و لا شیء الا به» مشهود است. امیر مومنان علی (ع) که خود را تر بیت یافته و تادیب شمرده رسول خدا (ص) می خواند خود و خدا را در مناجات محراب مسجد کوفه اش این گونه معرفی می کند انا العنی و انا الفقیر، انا العظیم و انا الفقیر، انا العزیز و انا الذلیل، انا العنی و انا العیت (۷) و هر چه کسب می کنی و نگاری است به خود و هر چه کمال و دلربایی است به خدا نسبت می دهد.

آنکوت با تأمل و درنگی می توان به خوبی سرچشمه های عرفان را در گفتار و کردار نبوی مشاهده کرد. کلماتی که عارفانسی همچون ابو سعید خدری را چنان رشد می دهد که خود را در برابر پروردگار هیچ ببیند و بگوید «کسی که او را چیزی نبود و نفی نباشد او را نامی می توان نهاد؟ این خود محال باشد و روایت (۸) شمس الدین تبریز هم چنان باطن برای خدا را زیره به گرمان برین می داند چرا که او خود هنده جهان است و آن گاه می گوید تنها چیزی که می توان به درگاه او برد تا خشنودیش را فراهم کرد نیاز است که او بی نیاز است و از هر ضی نیاز خشنود می شود (۹) اگر چه بسیاری از معارف دیگر عرفانی را نیز می توان در کلمات زیبای حضرتش (ص) ردیابی نمود اما این مختصر را شایسته بود گذری تا شوق تحقیق در جویندگان برانگیزد.

- ۱- حدیث نبوی ۶۹
- ۲- خطبه ۱۵۱
- ۳- چهار انوار چ ۷ ص ۲۲
- ۴- چهار انوار چ ۹۵ ص ۲۷
- ۵- چهار انوار چ ۹۱ ص ۱۰۹
- ۶- حدیث
- ۷- سعد بن منیر را از تبریز ص ۲۱۲
- ۸- سفلی تلمیسی